چند نکته درباره شعر اقبال

حاکمی، اسماعیل

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم‏ هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم‏ موج ز خود رفته‏ای تیز خرامید و گفت: هستم گر می‏روم،گر نروم نیستم

این ابیات نغز که از میان دهها بیت دلکش دیگر برگزیده شده از سخنوری دانشمند و فیلسوفی فرزانه است که به نام علامه محمد اقبال زبانزد خاص و عام است.

این شاعر بلند پایه که از شبه قارهء پاکستان و هند برخاسته است در 1873 میلادی‏ در شهر سیالکوت پنجاب دیده به جهان گشود.

بعد از اتمام تحصیلات ابتدائی به لاهور مرکز پنجاب رفت و به دانشکدهء دولتی وارد شد.وی تحصیلات خود را در رشتهء فلسفهء در آنجا به پایان رسانید و سپس در همانجا به‏ معلمی فلسفه برگزیده شد.

اقبال از جوانی به معارف اسلامی و مخصوصا به فلسفه و فرهنگ ایرانی آشنائی پیدا کرد.در سال 1905 میلادی برای تحقیق و مطالعه راهی اروپا شد.پیش از عزیمت به اروپا در سراسر(شبه قارهء هند و پاکستان)معروف و مشهور بود.چه همواره مردم را علیه مظالم‏ استعمار تشویق و ترغیب می‏نمود.پس از بازگشت به اروپا بیش از پیش به فعالیت خویش‏ در مبارزه افزود و از آنجا که سری آزاده و طبعی بلند داشت تن به خدمات دولتی نسپرد و شعل وکالت دادگستری را برای خویش برگزید.اقبال نه تنها برای مسلمانان پاکستان و هند بلکه برای تمام ملل اسلامی و خاور دلسوزی می‏کرد و سرود و پیام آزادی را در گوش‏ جانها زمزمه می‏نمود.وی با کلمات ژرف و اشعار نغز خود هموطنان خویش را به درک اهمیت‏ استقلال و آزادی وادار نمود.از اینرو در حدود سال 1910 میلادی مثنوی(اسرار خودی‏ و رموز بیخودی)را آغاز نمود.این مثنوی از سوی متفکرین جهان با اهمیت خاصی تلقی‏ و ممورد تقدیر واقع شد.مساله اساسی در فلسفه اقبال،نفس انسانی است که اقبال آنرا (\*)متن سخنرانی نویسنده است که به دعوت مدرسه پاکستانیهای تهران،به مناسبت‏ بزرگداشت اقبال در تاریخ هفتم آذرماه 1353 شمسی در تالار فرهنگ ایراد گردید.

 (خودی)نامیده است.به عقیدهء اقبال مقصود حیات انسان تعبین و تربیت خودی است. وی در وهلهء اول می‏خواهد افراد انسان را بیدار و متوجه خود سازد و از همین جا نظریه‏ خودی اقبال آغاز می‏شود.بطور کلی اقبال همه چیز را از(خود؟)می‏داند و رمز بزرگ توحید را در وحدت همین(خودها)می‏شناسد.

اقبال بعد از آن مجموعه(پیام مشرق)را که شامل قطعات و رباعیات و غزلیات‏ رنگارنگ می‏باشد سرود.در حقیقت اقبال این مجموعه را در پاسخ دیوان شرقی(گوته)به‏ رشتهء نظم کشیده است.

به عقیدهء وی اهل مشرق باید بدانند که هیچ تعبیری در زندگی آنان امکان‏پذیر نیست‏ مگر اینکه در اعماق ضمیر و زندگی خود آنها انقلابی به وجود نیاید.

اقبال گذشته از پیام مشرق منظومه‏های:زبور عجم،جاویدنامه و مسافر و ارمغان‏ حجاز را نیز به فارسی سرود و اینها غیر از اشعار وی به زبان اردو است.

زبور عجم در دو بخش و شامل انواع مختلف شعر است و در آن غزلهای نغز در شرح‏ و تفسیر نظرات وی آمده است.

جاویدنامه در سال 1932 میلادی منتشر شده است.این کتاب را می‏توان با کمدی‏ الهی دانته مقایسه کرد.جاویدنامه بهترین معرف وسعت نظر و ظرافت طبع و اندیشهء بلند اقبال است.

کتاب(مسافر)یادگار سفر اقبال به افغانستان است که در آن عشق و علاقهء قلبی‏ وی را به ملل مسلمان خاصه مردم ایران و افغانستان به خوبی می‏توان مشاهده کرد.

ارمغان حجاز حاوی دو بیتی‏هائی است که گویای نظرات سیاسی و اجتماعی و تربیتی و دینی اقبال است و بخشی از آن به زبان اردو سروده شده است.

اقبال در منظومه‏های خود مکرر به ملل مشرق یادآور می‏شود که کورکورانه تحت‏ نفوذ و سلطهء دانش غربیان قرار نگیرند،چه وی معتقد است که ریشهء آسایش فکری و جسمی‏ در دل و وجدان انسانی است نه در منطق عقل ظاهربین،ایمان به توحید و تعلیمات‏ رسول اکرم(ص)تمام مسلمانان جهان را در یک نقطه تمرکز می‏بخشد.این تنها قلب مسلمانان‏ است که از درد برادر مسلمان خود دردناک و با شادی آن مسرور می‏شود.بس چنین ندا در می‏دهد که:

قلب ما از هند و روم و شام نیست‏ مرز و بوم او بجز اسلام نیست‏ از حجاز و چین و ایرانیم ما شبنم یک صبح خندانیم ما

اقبال شاعری توانا و حکیمی بلند اندیشه بود که خود او اهل کار و کوشش و زندگی‏ بود و می‏خواست که دیگران را نیز به کار و کوشش وادار و از معنی زندگی آگاه سازد.وی راه سعادت و خوشبختی را برای فرد و جامعه،در تقوی و دیانت و اطاعت از احکام و دستورات‏ قرآن و پیروی از تعالیم و او امر خاتم انبیاء محمد مصطفی(ص)می‏داند و می‏گوید:

گر تو می‏خواهی مسلمان زیستن‏ نیست ممکن جز به قرآن زیستن‏ مصطفی بحراست و موج او بلند خیز و این دریا به جوی خویش بند

ولی در عین حال ریاکاری و تظاهر در دیانت را مخالف با شئون انسانیت می‏داند و از این روی با صوفیان دور از صفا و ملا نمایان بی‏خبر از خدا به مخالفت برمیخیزد و می‏گوید:

به بند صوفی و ملا اسیری‏ حیات از حکمت قرآن نگیری‏ به آیاتش ترا کاری جز این نیست‏ که از یاسین او آسان بمیری

زندگانی علامه محمد اقبلا در صفحات درخشانی از علم و حکمت و فرهنگ و معرفت‏ خلاصه می‏شود.اقبال با تمام این تتبع و احاطهء عجیبی که در فرهنگ و معارف عالم داشت‏ خود را در مقابل اسلام و عظمت ایمان و قرآن خاضع و خاشع می‏ساخت و همیشه می‏گفت:

افسوس که عقل بشر چنانکه باید نتوانسته است اسرار رسالت محمدی را درک نماید.

اقبال در شاعری بیشتر متوجه معانی و افکار است و به لفظ آنقدر ارزش می‏دهد که‏ وسیله‏ای برای ابراز معانی و مفاهیم دقیق و عمیق او باشد.وی در تما انواع شعر استاد است و در کلیات دیوان او جز قصیده که کمتر بدان توجه داشته مثنوی و غزل و قطعه و دو- بیتی و ترکیب‏بند و مستزاد فراوان می‏توان یافت.مخصوصا از میان انواع شعر بیشتر توجه‏ او به مثنوی بوده و در مثنوی‏سرائی نیز معمولا از سبک مثنوی مولوی پیروی می‏کرده‏ است.در غزل از برخی غزلهای مولوی و سعدی و حافظ استقبال کرده ولی به‏هرحال‏ سخنش رنگ تازه‏ای دارد چنانکه در این غزل که به اقتفای حافظ سروده ملاحظه می‏شود:

ساقیا بر جگرم شعلهء نمناک انداز دگر آشوب قیامت به کف خاک انداز او به یک دانه گندم به زمینم انداخت‏ تو به یک جرعهء آب آن سوی افلاک انداز عشق را بادهء مرد افکن و پررور بده‏ لای این باده به پیمانه ادراک انداز می‏توان ریخت در آغوش خزان لاله و گل‏ خیز و بر شاخ کهن خون رگ تاک انداز

اقبال در حدود پانزده هزار بیت سروده که دو ثلث آن فارسی و ما بقی به اردوست‏ در آثار منظوم و منثور وی نام تمام شاعرانی چون فردوسی،سنائی غزنوی،نظامی گنجوی‏ عطار نیشابوری،مولوی،عراقی،سعدی،حافظ،کلیم کاشانی،صائب تبریزی و دیگران‏ آمده است.اگرچه اقبال به اشعار دیگر شاعران توجه داشته ولی بیان خود را چنان آب‏ ورنگ تازه‏ای بخشیده که هیچگاه کهنگی نخواهد پذیرفت.چنانکه خود نیز به ارزش‏ گفتار خویش آگاه بوده و گفته است.